

بحرانهای دولت - ملت سازی و استراتژیهای توسعه در ایران

دکتر پرویز دلیرپور

استراتژی توسعه برآیند رسیدن نخبگان جامعه به برداشتهای مشترک و نمودی از انسجام درونی اندیشه‌هاست. رسیدن به توسعه نیازمند بیشترین هماهنگی و همسویی است. مکان اصلی این هم‌رایی، اندیشه و تفکر است. جوامعی که نتوانند در حوزه‌های فرهنگی (تعریف انسان، دین، زندگی، زمان)، سیاسی (دولت، قدرت و اقتدار) و اقتصادی (کار، ثروت، رابطه انسان با طبیعت) به هم‌رایی برسند، و در این حوزه‌ها دچار دو دستگی، اختلاف و تضاد باشند در مسیر توسعه به بن‌بست خواهند رسید و توسعه نیافته باقی خواهند ماند. با این حال، نباید فراموش کرد که هم‌رایی در عرصه اندیشه نیازمند یک رشته پیش شرطهای اجتماعی-اقتصادی است. این هم‌رایی در اندیشه و تفکر متضمن رسیدن نهادهای اجتماعی و فرهنگی جامعه به میزانی از انسجام و استقرار است.

هم‌رایی در یک کشور در درجه نخست برای انجام گرفتن فرایند کشور - ملت سازی و رسیدن گروههای گوناگون در آن کشور به هویتی مشترک است که سبب می‌شود منافع گروهی، حزب و ... را به سود یک رشته هدفهای بزرگتر مانند «توسعه» که کالایی جمعی به‌شمار می‌رود، کنار بگذارند. بنابراین، فرایند هم‌رایی نیازمند هویت‌یابی است. هویت‌یابی فرایند دشوار گذار از خرده فرهنگهای سنتی و گروهی و رسیدن به خرد جمعی است. هویت‌یابی برعکس آنچه در محافل فکری ایرانی رواج دارد، چیزی نیست که نخست در اذهان و در سطحی انتزاعی روی دهد بلکه به زمینه‌های اجتماعی و پیوسته به هم بازمی‌گردد. فرایند گذار به سوی جامعه مدرن یعنی گذار از پاره‌هویت‌های سنتی اجتماعی به سوی هویت همبسته‌تر و یکپارچه‌تری که سرانجام در قالب مفهوم کلاسیک کشور - ملت تبلور و نمود می‌یابد و به منزله پیدایش خرد جمعی در یک جامعه است.

فرایند ملت‌سازی در اروپا و آمریکای شمالی، به شیوه‌ای انتزاعی (چنان‌که روشنفکران

مدرنیست ایرانی در سده نوزدهم یا آغاز سده بیستم می‌پنداشتند)، شکل نگرفت. الگویی وجود نداشت که روشنفکران اروپایی برای ایجاد نظم اجتماعی تازه پس از دگرگونیهای گسترده اجتماعی در مبانی سنتی جامعه رفته رفته آن را به تکامل برسانند. برای نمونه، در آخرین مراحل گذار به سوی ساخت دولت - ملت در آلمان، هگل فیلسوف آلمانی بر آن بود که جامعه مدنی پیش در آمد رسیدن جامعه به هویتی جمعی و پیشرفت به سوی دولت ملی است و بدین‌سان پهنه سیاست را نه از آن دولتمردان بلکه پهنه خردورزی عمومی می‌شمرد که دولت ملی برآیند آن بود.

در جوامع غربی که توسعه در آنها از مبانی سنتی اجتماعی سرچشمه گرفته، زوال تدریجی شیوه‌های سنتی زندگی و معاش روی داده و در واقع، نه‌پدیده‌ای تحمیل شده از بیرون، که حاصل سده‌ها آزمون و خطا بوده است.

در این کشورها فرایند رسیدن به توسعه خواهی و تعریف ماهیت آن نتیجه گذار از یک بحران هویت بوده است. بحران هویت در آن کشورها در درون و در چارچوب زمینه‌های اجتماعی رخ داده و فرایندی تجربی، نه انتزاعی، بوده است. به سخن دیگر، غربیان برای رسیدن به هم‌رایی در مسیر توسعه، فرایندی تجربی را از راه آزمون و خطا گذرانده‌اند که حاصل آن رسیدن به «خردورزی جمعی» بوده است. این خردورزی جمعی تعریفی مشخص و عینی داشته و در درجه نخست به معنای رسیدن به هم‌رایی درباره تعاریف مشترک از جایگاه انسان در نظام طبیعت، تعریف فرد و جامعه، تعریف کار، مالکیت و ثروت و تعریف سیاست و قدرت بوده است.

آنچه گذشتن از این مسیر را امکان‌پذیر می‌کرد، وجود جامعه مدنی در غرب بود که تعریفی فراتر از وجود گروهها و نهادهای غیر دولتی دارد. هر چند نخستین نمود جامعه مدنی، گروهها و نهادهای غیر دولتی هستند، ولی شالوده‌های جامعه مدنی در

فرایند ملت‌سازی در ایران: رویکرد مقایسه‌ای

پیش از آغاز دوران مدرن، سرزمینهای اروپایی گرفتار گسستگی سیاسی و پراکندگی قدرت بودند. امپراتوری مقدس روم از یکپارچگی سرزمینی و تمرکز اداری بی‌بهره و شیوه تولید در آن متکی بر روابط فئودالی و اختصاص یافتن مازاد محصولات کشاورزی به اشراف بود. این وضع با بروز دگرگونی‌های همزمان در حوزه‌های فرهنگی و اقتصادی در اروپا دستخوش تغییر شد. پروتستانتیسم، نماد تغییر فرهنگی و پیدایش خرد سرمایه‌داری بود و دگرگونی روابط تولیدی فئودالی، نماد تغییرات اقتصادی به‌شمار می‌رفت. می‌توان گفت که پدید آمدن اقتدار مرکزی، حاصل پیدایش عقلانیت فرهنگی-اقتصادی مدرن بوده است. پاره‌ای از نویسندگان پیدایش اقتدار مرکزی را در سر بر آوردن دولت مدرن دارای اهمیت زیربنایی دانسته‌اند.^۴ واقعیت این است که اگر تنها پیدایش یک اقتدار مرکزی در مرزهای جغرافیایی خاص را از ویژگی‌های اصلی دولت مدرن بدانیم، کشیدن خطوط آشکار میان دولت‌های مدرن و کهن دشوار خواهد شد؛ زیرا شاخص اقتدار مرکزی در بسیاری از دولت‌های باتریمونیالی سنتی نیز کمابیش وجود داشته است. در حالی که «ایجاد مرکز اقتدار سیاسی در جوامع سنتی به عقلانیت سیاسی- نظامی مربوط می‌شده است که در ذات و در عمل با عقلانیت مربوط به تقسیم کار اجتماعی و اقتصادی که از ویژگی‌های جوامع مدرن است متفاوت است».^۵

برای نمونه، بر بایبی امپراتوری‌های عثمانی و صفوی، در جایی که امروز خاورمیانه خوانده می‌شود، کمابیش با تشکیل دولت‌های مطلقه در اروپا همزمان بود. این امپراتوری‌ها نیز توانستند در سرزمینهای خود به تمرکز اداری و ایجاد اقتداری فراتر از اقتدار فرمانروایان محلی دست بزنند و حتی دستگاه‌هایی نظامی به گونه‌ار تشهای یکپارچه

غرب به این پدیده پایان نمی‌یافت بلکه جامعه مدنی با داشتن ریشه تاریخی، نهادی جدا از دولت و برخوردار از قدرت سیاسی در برابر دولت بود که سبب می‌شد قدرت در جامعه متمرکز نباشد و حتی اقتدار عالی دولت نیز در نهایت بر تعریف مدنی استوار باشد. برای نمونه، «اندرسون» در بررسی فرایند ملت‌سازی در اروپا به اهمیت نهاد حقوقی مالکیت که بر پایه آن جدایی آشکار حقوق عمومی سلطان و حقوق خصوصی مالکیت انجام گرفته و همچنین وجود ساختارهای گوناگون، روابط نمایندگی و تشکلهای میانی اشاره می‌کند که به ملت‌های اروپای غربی اجازه داده با حفظ نهادهای سیاسی (اتانتر و پارلمان، تحدید امتیازات مالی و پولی سلطان و...) که تا اندازه‌ای می‌توانسته قدرت مراجع مرکزی را محدود و مهار کند، عصر ساخت ملّی و دولت مطلقه را پشت سر گذارند.^۲

دولت مطلقه در اروپا مهمترین زمینه‌ساز فرایندی بود که به دولت‌سازی معروف و با کاهش گوناگونی‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در درون دولت آغاز شد. این افزایش و تمرکز قدرت در همان حال به سبب ناگزیر بودن دستگاه دولت به تأمین نیازهای تازه ناشی از کارویژه‌های تازه‌ای که در عصر مدرن باید بر دوش می‌کشید و بدان اشاره خواهیم کرد- آن را بر پایه‌های همکاری با جامعه استوار ساخت؛ دولت دیگر نمی‌توانست در روابط خود با جامعه، اداره امور و حفظ مقامات، تنها یا بیشتر به زور متکی باشد.^۳ پادشاهی‌های مطلقه حاصل ضرورتی بودند که از دید تاریخی برای همسازی تداوم قدرت اشرافیت و تقویت کارایی اقتصادی نخبگان تازه‌بورژوا پدید آمده بود و در اساس با فروپاشی جامعه فئودالی پیوند داشت. بنابراین، منطق تشکیل دولت‌های مطلقه، منطقی میلیتاریستی نبوده و تمرکزگرایی آنها از ضرورت‌های تقسیم کار اجتماعی مایه می‌گرفته است که در ذات و در عمل با منطق یکسره نظامی و سیاسی متفاوت است.

● هویت‌یابی فرایند دشوار گذار از خرده فرهنگ‌های سنتی و گروهی و رسیدن به خرد جمعی است. هویت‌یابی برعکس آنچه در محافل فکری ایرانی رواج دارد، چیزی نیست که نخست در اذهان و در سطحی انتزاعی روی دهد بلکه به زمینه‌های اجتماعی و پیوسته به هم بازمی‌گردد.

این نکته مهمی است که این کارویژه دولت مدرن (یعنی تنظیم روابط در جامعه مدنی) و خرد فرهنگی و اقتصادی مدرن اروپایی یک شبهه بی‌پیشینه تاریخی پدید نیامده بلکه ریشه‌هایی ژرف در تاریخ اجتماعی و اقتصادی این کشورها داشته است. نخست اینکه در اروپا طبقات اجتماعی ریشه‌دار و کهنی (به گونه فئودالیسم و سروز) در چارچوب جامعه مدنی دارای روابط تعریف شده و مشخصی بوده‌اند که حیات اجتماعی و اقتصادی آنها را سامان می‌داده است (برعکس خاورمیانه که در آن، سیمای زندگی اجتماعی و اقتصادی، بیشتر قبیله‌ای و عشیره‌ای بوده و کشاورزی روستاییان یکجانشین نیز در چارچوب‌های حقوقی پایدار نمی‌گنجیده است)؛ دوم اینکه دولت در شکل پیشامدرن آن نیز از پایداری تاریخی برخوردار و مشروعیت آن بر یک رشته قوانین و سنت‌های پایدار استوار بوده است.

ویژگی‌های جغرافیایی ایران و برجستگی شیوه تولید عشایری و هجوم قبایل چادرنشین که حتی قدرت دولت را نیز به خطر می‌افکنده، یکی از عوامل مهم گرایش دولتهای ایرانی به ساخت امپراتوری بوده است. این ساختار، نیازمند دولتی مقتدر و یکپارچه بوده است: تنها عامل جلوگیری از برهم خوردن توازن نیروها در جامعه‌ای که اختلافات قومی، زبانی، مذهبی، فرقه‌ای، جمعیتی و نیز رقابت‌های سخت بر سر قدرت و ثروت ویژگی بارز آن به‌شمار می‌رفته است.

در اندیشه سیاسی کهن ایران نیز مفهوم «عدالت» بر چنین زمینه‌ای استوار بوده است، به گونه‌ای که نگهداری مراتب و جایگاه «طبقات و اصناف» و نظم و نسق امور و وظیفه پادشاه دادگستر شمرده می‌شده و هرگاه که پادشاه از این کار بازمی‌مانده یا خود دست به ستم و تجاوز می‌گشوده و این سلسله مراتب را برهم می‌زده، بیشتر ناگزیر می‌شده است به زور و خشونت جنگ زندو به همین سبب پیوسته مشروعیت دولت رو به زوال

پدید آورند. این ویژگیها در امپراتوری ساسانی در ایران نیز وجود داشت. با این حال همچنان که در دنباله این نوشتار خواهیم دید، منطبق شکل‌گیری این دستگاههای متمرکز در ذات و در عمل با خرد فرهنگی و اقتصادی دولتهای مدرن تفاوت داشته و بر سرهم از ضرورتهای سیاسی و نظامی - نه ضرورتهای ناشی از کارویژه‌های اجتماعی و اقتصادی - اثر پذیرفته است.

این ویژگی که در واقع به رابطه دولت و جامعه مدنی مربوط می‌شود در جداسازی دولت مدرن از دولتهای باستانی اهمیت بسیار دارد؛ زیرا شکل‌گیری جامعه مدنی با نظام اقتصادی سرمایه‌داری پیوند دارد چون بهنه اقتصادی حوزه سازمانهای خصوصی انتفاعی یعنی شرکتها و بنگاههای تجاری و صنعتی یا گروه‌های ذینفع، بازار و... را دربرمی‌گیرد دولتی از سوی دیگر با نهادهای مدنی لازم برای تداوم عملکرد نظام اقتصادی (نهاد تعیین کننده مرزهای حقوقی و سیاسی، آزادی بستن قرارداد برای افراد و...) نیز در پیوند است. در اینجا است که نقش دولت بعنوان نماینده قدرت عمومی یا اقتدار عالی جمعی و اینجهانی روشن می‌شود.^۶

در دولتهای مدرن، دولت میدان قدرت عمومی و جامعه مدنی میدان قدرت خصوصی است. اما نقش قدرت عمومی شکل دادن و تنظیم روابط و فعالیتها در جامعه مدنی است. برقراری روابط تازه در جامعه سنتی چنین کارویژه‌ای را ضروری کرد. مهمترین وجه تمایز دولتهای کهن و تازه در همین جا آشکار می‌شود زیرا در دولتهای مدرن دولت که مرجع اقتدار عالی یا قدرت عمومی شمرده می‌شود در واقع چارچوب جامعه مدنی را ترسیم می‌کند. بنیاد قدرت عمومی دولت مدرن در همین جا شکل گرفته زیرا در جامعه مدرن «دولت به سبب قدرت خود در تعریف و بازتعریف مرزهای حقوقی و سیاسی میان سپهرهای خصوصی، بنیان جامعه مدنی را شکل می‌دهد»^۷

● دولت مطلقه در اروپا
مهمترین زمینه‌ساز فرایندی بود که به دولت‌سازی معروف و با کاهش گوناگونیهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در درون دولت آغاز شد. این افزایش تمرکز قدرت در همان حال به سبب ناگزیر بودن دستگاه دولت به تأمین نیازهای تازه ناشی از کارویژه‌های تازه‌ای که در عصر مدرن باید بر دوش می‌کشید، آن را بر پایه‌های همکاری با جامعه استوار ساخت؛ دولت دیگر نمی‌توانست در روابط خود با جامعه، اداره امور و حفظ مقامات، تنها یا بیشتر به زور متکی باشد.

اجتماع ایرانی از عوامل مهم پدید آورنده ساختار دولت-ملت مانند تجربه تاریخی مشترک، ناسیونالیسم، مرزهای مشخص جغرافیایی و... بسیار دور بود.

ایران وحدت ملی خود را در سده‌های اخیر مدیون روی کار آمدن دولت نیرومند صفوی بود که پس از چندین سده از هم گسیختگی و ستیز، با پشتوانه آیدئولوژی تشیع تلاش کرد نظم تازه‌ای در منطقه‌ای که در آن هنگام بیشتر باشندگان سنی مذهب بودند، مستقر سازد. صفویان با پشتوانه ارتش نیرومند خود تشیع را در سراسر ایران گسترش دادند و تلاش کردند عناصر مهم جامعه ایرانی را با محوریت سلطنت گرد هم آورند و نظم تازه‌ای بر پایه همبستگی سلطنت، روحانیت و اقتصاد شهری (شبکه سنتی توزیع بازار که نقش توزیع کالاهای تولید شده در روستا و صنایع دستی شهر را بازی می‌کرد)، بنیان نهند؛ معماری میدان نقش جهان اصفهان که در آن سه عنصر سلطنت (عالی قاپو) روحانیت شیعه (مسجد شاه) و بازار با یکدیگر پیوند داشت، گواه بر عزم صفویان برای استقرار نظم تازه‌ای بود که سپس در سراسر کشور رواج یافت. با فروپاشی دودمان صفوی، پیوند سلطنت با دو عنصر دیگر سست شد ولی آن دو عنصر پیوستگی سنتی خود را با سازماندهی و گفتمان ویژه خود نگهداشتند و در دگرگونیهای سده‌های بعد، به ویژه سده نوزدهم میلادی، نقش تعیین کننده خود را نشان دادند.

در دوران قاجار، این پیوستگی، در موضع‌گیری بازاریان در برابر دولت آشکار بود. بازاریان، سازمانهای سیاسی، روابط قدرت اجتماعی، واژگان و گفتمان هنجاری ویژه خود را داشتند و روابط نزدیکی با روحانیت شیعه پدید آورده بودند که ریشه تاریخی داشت. بازار تنها محل تولید و دادوستد نبود بلکه بهینه‌ای بود که مفاهیم ویژه مربوط به روابط پذیرفته شده اجتماعی بدان شکل می‌داد و تفسیر ویژه‌ای از قوانین الهی اسلام سخت

می‌رفته است، زیرا مشروعیت پادشاه تازمانی دوام می‌یافته که به عدالت رفتار کند. معنای عدالت چیزی جز حفظ نظم و اداره سنتی کارها نبوده و از همین رو ذهن ایرانی یکسره از تغییر و تحول واهمه داشته است زیرا هر گونه تغییر و تحول به معنای بروز یک رشته خشونت‌ها و از هم گسیختگی اجتماعی بوده که می‌توانسته دهها سال به درازا کشد و اجتماع را دستخوش نابسامانی بسیار سازد. گاه در یک نگاه کلی، جامعه سنتی برخوردار از همگنی مکانیکی، با جامعه مدرن استوار بر تفاوت‌های اجتماعی و تقسیم کار سنجیده می‌شود، ولی واقعیت این است که اجتماع سنتی ایرانی در درازای تاریخ خود کمتر همگنی و انسجام را تجربه کرده بود.

تعارضات و چندپارگیهای فرهنگی و اجتماعی، می‌تواند از درون یا بیرون یک نظام سرچشمه گیرد. با این حال یکی از آثار گریزناپذیر چنین تعارضاتی این خواهد بود که همبستگی گذشته از میان برود و چندپارگیهای فکری و عقیدتی جایگزین آن شود.^۸ در ایران نیز یکی از آثار ورود اندیشه‌های مدرن به کشور، از میان رفتن انسجام نسبی در فرهنگ عقیدتی سنتی بود.

البته در مورد انسجام فرهنگ سنتی نباید زیاده‌روی کرد. با توجه به ساخت عشیره‌ای و قبیله‌ای جامعه ایران باید گفت که در واقع رقابت، ستیزه‌جویی، بدبینی، قبیله‌پرستی، ذهنیتهای توطئه‌نگرانه و بی‌اعتمادی، اشتراکات قبیله‌ای را در بر می‌گرفت و اختلافات قومی، مذهبی و فرقه‌ای، نبود از تباطات مناسب و تک‌افتادگی جوامع، نبود تعامل و آمیزش اندیشه‌های گوناگون، پایین بودن سطح عمومی سواد، خرده فرهنگهای گوناگون و متعارض و... روزه پیدایش هر گونه شالوده برای توسعه هویتی مشترک را می‌بست. مردمان ساکن این سرزمین حتی تا پیش از روی کار آمدن دولت نیرومند صفوی تجربه همزیستی زیر چتر یک حکومت مشترک را نداشتند. بنابراین،

● می‌توان گفت که پدید آمدن اقتدار مرکزی، حاصل پیدایش عقلانیت فرهنگی-اقتصادی مدرن بوده است. پاره‌ای از نویسندگان پیدایش اقتدار مرکزی را در سر بر آوردن دولت مدرن دارای اهمیت زیربنایی دانسته‌اند. واقعیت این است که اگر تنها پیدایش یک اقتدار مرکزی در مرزهای جغرافیایی خاص را از ویژگیهای اصلی دولت مسدور بدانیم، کشیدن خطوط آشکار میان دولتهای مدرن و کهن دشوار خواهد شد.

حکومت بر پایه یک رشته قوانین و سنتهای جاافتاده، محدود نمی‌شدند و تنها عامل محدودکننده آنها ضرورت‌های ناشی از حفظ قدرت و اقتدار و جلوگیری از فروپاشی حکومت بود. اقتدار در ایران بر اشرافیتی جاافتاده و سنتهایی قانونی استوار نبود؛ از این رو کارگزاران حکومت برای کارهای خود در برابر هیچ قدرتی - مگر در برابر خود فرمانروا، خدا، یا به کسی که پنداشته می‌شد به او سلطه کامل بر جامعه عطا شده است - مسئول نبودند، در حالی که در اروپا دولت مطلقه که ماهیت تمرکزطلبی و اقتدارگرایی داشت با دولتهای خودسر و خودکامه ایران یکسره تفاوت داشت.^{۱۰} این صورت‌بندی دولت تا هنگامی که موضوع توسعه مطرح نشده بود نمی‌توانست دستخوش تغییر مهمی شود؛ ولی، زمانی که «توسعه» بعنوان یک ضرورت اجتماعی از بیرون و بر اثر تهدید قدرتهای بزرگ به ضرورتی بی‌چون‌وچرا تبدیل شد، در آغاز لزوم دخالت دولت و سپس مسئله پیوند آن با سنتها، بروز تغییرات در صورت‌بندی روابط دولت و جامعه را نیز گریزناپذیر کرد.

چندگانگیهای اجتماعی و تعریف توسعه در تاریخ معاصر ایران

توسعه مفهومی است که شاخصهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی گوناگونی برای آن برشمرده شده است. با این حال، برای تحقق این شاخصها، اندیشه‌ها و ایده‌های گوناگونی بر پایه جهان‌بینی‌های گوناگون مطرح شده است. بی‌گمان، از زاویه هر جهان‌بینی، مفاهیم اصلی و از آنرو شاخصهای توسعه (بر پایه تعریفی که از انسان و جای او در طبیعت و اجتماع می‌شود) تفاوت خواهد داشت. چنین است که در مورد ماهیت فرد، جامعه، دولت و فرهنگ مناقشات گوناگون بر پایه جهان‌بینی، سود طبقاتی، ایدئولوژی، جنسیت، یا نگرشهای سنتی و مدرن در گرفته است.

در سالهای پایانی دوره قاجار به خودسر بودن حکومت و پایبند نبودنش به سنتهای قانونی از

در آن نفوذ داشت و سازمان جمعی آن سبب بازتولید روابط سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی موجود می‌شد که بقای بازار بر آن استوار بود.^{۱۱} با این حال اندیشه خودبسندگی بر بازار سنتی حاکم بود که با مفاهیم سرمایه‌داری مدرن چندان هماهنگی نداشت. حتی پس از پیوند یافتن اقتصاد ایران با اقتصاد جهانی، ویژگی خودبسندگی و وجود کارگاههای کوچک سنتی بعنوان شرط بازتولید گفتمان و سازماندهی سنتی همچنان نفوذ خود را بر بازار حفظ کرد.

بر سر هم، تضادهای اجتماعی و فرهنگی در ایران معاصر در سایه رویاری آن با نظام جهانی سرمایه‌داری بیشتر شد. ورود ایران به نظام دولتهای مدرن با تأخیر صورت گرفت. این ورود، در واقع، حاصل روند توسعه و پیشرفتی درون‌زا در ساخت اجتماعی و فرهنگی نبود. برای مقایسه باید گفت که تشکیل نظام دولتهای مدرن اروپایی بر اثر بروز تغییرات به هم پیوسته اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی بوده است. رسیدن کشورهای اروپایی به این نظام، از الگوبرداری، تقلید و در شکل بهتر آن حتی مهندسی اجتماعی و اقتصادی از راه برنامهریزی توسعه مایه نگرفته، بلکه تنها پس از بروز یک رشته پیشرفتهای اجتماعی (مانند پیدایش طبقات بورژوا و کارگر)، اقتصادی (مانند از میان رفتن تدریجی شیوه تولید فئودالی و جایگزینی آن با تولید سرمایه‌داری و بخردانه شدن حوزه اقتصاد) و فرهنگی (مانند عرفی شدن سیاست و دخالت نکردن کلیسا در کار دولت) بوده که دولت مدرن بعنوان کارگزار عمومی پا گرفته و در این مقام وظیفه حفظ امنیت مالکیت و دفاع از منافع ملی به هنگام جنگ بر دوش آن گذاشته شده است. بنابراین توسعه در اروپا روندی درون‌زا بوده و از تغییر در زیرساختهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آغاز شده و سپس به دیگر زمینه‌ها گسترش یافته است.

ولی حکومت در ایران، از دورانهای کهن، خودسر و مستبدانه بود. فرمانروا و کارگزاران

● در دهه دوم انقلاب دولت کوشید در جهت عکس سیاست پیشین گام بردارد و با خصوصی سازی سبب تقویت بخشی از نخبگان اقتصادی تازه شود. قرار بود این نخبگان اقتصادی بخشی از جامعه مدنی را تشکیل دهند، ولی در عمل نهادهای مدنی لازم برای تقویت چنین قشری وجود نداشت. در میان نبودن تعریفی روشن از قواعد بازی در چارچوب اقتصاد آزاد و حتی تعریفی مبهم از اقتصاد آزاد و عدالت اجتماعی و آمیخته شدن آن با مفاهیم ایدئولوژیک از دیگر موانع بود.

که پس از چندی به انقلاب مشروطیت انجامید. از آن پس، چندپارگی‌های اجتماعی و فرهنگی بعنوان عاملی تعیین کننده در رابطه دولت و جامعه عمل کرد.

اندیشه توسعه در ایران، اندیشه‌ای درون‌زاد (indigenous) نبود بلکه ناشی از رودرو شدن يك منطقه جغرافیایی به نام ایران با هویت‌های فرهنگی ناهمگن و تعارض‌های اجتماعی و قبیله‌ای بسیار با پدیده‌ای به نام تمدن مدرن در سده نوزدهم میلادی بود. از اینجا بود که بحران هویت بعنوان مهمترین بحران در فرایند تکاملی ملت‌سازی و رسیدن به مرحله ملت‌بودگی (nationhood) در ایران آغاز شد و تضادها در نگرش به توسعه از همین راه رو به افزونی نهاد. ایرانیان در مرحله نخست متشکل از اقوام گوناگونی بودند که در ازای تاریخ کمتر زیر اداره يك حکومت مرکزی زیسته و دارای آداب و رسوم، زبان و مرزبندی‌های فرهنگی گوناگون بودند.

نظم تازه صفوی نخستین زمینه‌های تکوین دولت-ملت را پدید آورد که با پیدایش دولت‌ملتها در اروپای باختری هم‌زمان بود؛ ولی این نظام هنوز هم ویژگی امپراتوری داشت و از پاره‌ای لوازم و پیش شرط‌های اساسی دولت-ملت مدرن مانند ناسیونالیسم، ارتش ملی، نظام اداری-مالی متمرکز و قانونمند... برخوردار نبود.

سده نوزدهم سر آغاز برخورد ایرانیان با مدرنیته و مدرنیسم غربی بود که نخستین بار به گونه یورش نظامی و سپس در پهنه اندیشه و به چالش کشیده شدن نقش سنت در سیاست و سامان‌دهی روابط اجتماعی روی داد. این چالش، چالشی همه‌جانبه بود زیرا تعریف دیگر بار روابط سنتی در اقتصاد، جامعه و سیاست را ایجاب می‌کرد که تاگزیر به پدیدار شدن نظام‌های فکری و معرفتی گوناگون (برآمده از تفکر سنتی، مدرن یا آمیزه‌ای آشتی‌ناپذیر از این دو) و همچنین به خطر افتادن منافع و علقه‌های اجتماعی و اقتصادی از پیش مستقر به سبب هجوم مدرنیسم، انجامید. یکی از

يك سو، نبود دخالت نهادهای مدنی ناموجود^{۱۱} در اجتماع سنتی ایران در آن زمان، افشار نوپدید مانند روشنفکران و بخشی از اشرافیت دیوانسالار (که از آن جمله می‌توان از وزیران اصلاح طلب در دیوان سالاری قاجار نام برد) خواهان تحوّل دستگاه حکومتی و در نخستین گام مشروط بودن سلطنت مطلقه به قانون شدند؛ خواستی که با دیدن سلطنت‌های مشروطه اروپایی پدید آمده بود.

چنین شرایطی بر سر هم سبب شد که روشنفکران ایرانی، کمابیش از همه طیف‌های سیاسی در کشور خواهان برقراری نهادهای قانونی و ورود ارزش‌های تازه تمدنی به کشور شوند. زیرا روشنفکران متجدد ریشه عقب ماندگی کشور را در بی‌قانونی و خودسری حکومت می‌دانستند. تکامل تدریجی اندیشه مدرنیسم با تشدید چندپارگی‌های فرهنگی و تضادها در نگرش به مفهوم توسعه همراه شد. روشنفکرانی مانند میرزا ملکم خان، میرزا حسین خان سپهسالار و امین‌الدوله تنها خواهان تقلید از نهادهای مدرن اروپایی شدند. در سال‌های پایانی دوران قاجار، حتی همبستگی روشنفکران مدرنیست و روحانیون سنت‌گرا در برابر دولت استبدادی قاجار برای هر دو طیف طبیعی به نظر می‌رسید و تنها با پیروزی انقلاب مشروطه و سپس روی کار آمدن دولت مطلق‌گرای پهلوی بود که برخورد‌های دو نگرش مدرن و سنتی، سخت و آشکار شد.

با این حال، تاپیش از انقلاب مشروطه منطق مشترک طبقات اجتماعی بر بیگانه‌ستیزی و سرنگون ساختن قدرت استبدادی و استقرار قانون استوار بود. برای نخستین بار در تاریخ، دولت در ایران نه با آشفتگی ناشی از ستیز قبایل گوناگون بر سر قدرت، بلکه با تحوّل اجتماعی از پایین، دستخوش دگرگونی شد. ایران سده نوزدهم شاهد شورشی‌های اجتماعی مانند جنبش تنباکو (به سبب ناخرسندی بازرگانان از نفوذ اقتصادی بیگانگان) و مخالفت‌های گسترده طبقات اجتماعی با دولت بود

● با توجه به ساخت عشیره‌ای و قبیله‌ای جامعه ایران باید گفت که در واقع رقابت، ستیزه‌جویی، بدبینی، قبیله‌پرستی، ذهنیتهای توطئه‌نگرانه و بی‌اعتمادی، اشتراکات قبیله‌ای را در بر می‌گرفت و اختلافات قومی، مذهبی و فرقه‌ای، نبود ارتباطات مناسب و تک‌افتادگی جوامع، نبود تعامل و آمیزش اندیشه‌های گوناگون، پایین بودن سطح عمومی سواد، خرده فرهنگ‌های گوناگون و متعارض و... روزنه پیدایش هر گونه شالوده برای توسعه هویتی مشترك رامی‌بست.

● صفویان با پشتوانه ارتش نیرومند خود تشیع را در سراسر ایران گسترش دادند و تلاش کردند عناصر مهم جامعه ایرانی را با محوریت سلطنت گرد هم آورند و نظم تازه‌ای بر پایه همبستگی سلطنت، روحانیت و اقتصاد شهری (شبکه سنتی توزیع بازار که نقش توزیع کالاهای تولید شده در روستا و صنایع دستی شهر را بازی می‌کرد)، بنیان نهند.

آثار مهم این مسئله برای فرایند دولت-ملت‌سازی آن بود که در ایران نیز این فرایند نه حاصل ضرورت‌های تقسیم کار اجتماعی برآمده از مدرن شدن جامعه، بلکه ناشی از تفکری ایدئولوژیک و خواهان مدرنیسم و توسعه یا نوسازی بود که در آغاز تنها تنی چند از روشنفکران و برخی نخبگان سیاسی با مفهوم و تعریف آن آشنایی داشتند. با آشنا شدن گروه‌ها و دسته‌بندی‌های گوناگون با تعریف توسعه، پهنه کشمکش دیدگاه‌ها، منافع و ایدئولوژیها گسترش یافت. این کشمکش به‌ویژه هنگامی که «دولت‌های ضعیف» در ایران بر سر کار بوده‌اند روشتتر بوده است.

نگرش تناقض آلود به مدرنیته و داشتن جهان‌بینیهای متضاد یکی از ویژگیهای برجسته افراد و گروه‌های گوناگون در ایران بوده است. بر سر هم، فرد ایرانی در حفظ و تداوم نگرش خود نیز دچار بحران بوده و با تغییر شرایط به تغییر دادن جهان‌بینی و زاویه نگرش خود دست زده است. این بیماری در همه پهنه‌ها، از رفتارهای حزبی و گروهی گرفته تا سیاست‌گذاری و تداوم یک تفکر اجرایی، همواره به چشم می‌خورده است.

اندیشه توسعه و چگونگی نگرش به توسعه تنها یک نمونه شمرده می‌شود. بی‌ثباتی در پایداری به اصول مشخص خرد جمعی یکی از ویژگیهای فرهنگی در اجتماع ایرانی بوده است. در ایران با وجود گفتگو و انتشار مطالب فراوان درباره توسعه، عوامل و مؤلفه‌های آن و تعریف‌های گوناگون و چگونگی نگرش به توسعه نیز در سایه شرایط روز قرار می‌گرفته و به سادگی دستخوش تحریف و دور شدن از اصول نخستین می‌شده تا جایی که نخبگان فکری و ابزاری، خود نیز به هنگام لزوم جهان‌بینی و زاویه نگرش خود را تغییر داده و تعریف‌هایی متناقض از توسعه به دست داده‌اند. شاید این مسئله را بتوان یکی از ویژگیهای برجسته فرهنگی مردمان این سرزمین به‌شمار آورد.

بزرگترین چالش ایرانیان، در زمینه گفت‌وگو

توسعه چگونگی ساماندهی آن بوده است. ایرانیان در نخستین برخورد برای حل مسئله به تقویت نیروی نظامی رو کردند زیرا مز موقیبت غریبان را در زورمندی ارتش آنها می‌جستند. سپس به مشکلی ژرف‌تری پی بردند که همانا بی‌قانونی و استبداد و به گفته میرزا یوسف خان تبریزی، «یک کلمه قانون» بود. آنگاه بر با کردن دولتی نیرومند برای تضمین ثبات و اعمال حاکمیت دولت مرکزی در دوران رضاشاه مورد توجه قرار گرفت که با تلاش ناموفق برای سکولار کردن زندگی اجتماعی در ایران همراه شد و در دوران محمدرضا شاه نیز ادامه یافت. در این دوران، استراتژی توسعه در واقع نه استراتژی ملی بلکه استراتژی بخشی از نخبگان روشنفکر تکنوکرات بود که تعارضهای تازه در پهنه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی پدید آورد.

از این رو، هر چند از نظر اقتصادی و اجتماعی پیشرفت‌هایی به دست آمد، ولی چون این اندیشه محصول فرایند دشوار رسیدن به خردورزی جمعی و به سخن دیگر ناشی از پیشرفتی درون‌زا نبود، نتوانست نظم سنتی را در چارچوب نظامی تازه سامان دهد و از این رو به تعارضهای تازه‌ای در تعریف پاره‌ای از مفاهیم و عناصر بنیادین تشکیل دهنده نظام اجتماعی (انسان، فرد، جامعه، کار، مالکیت، ثروت، و اقتدار) انجامید و به بیانی دیگر، چندپارگیهای اجتماعی و فرهنگی به دنبال آورد.

در پهنه اقتصادی نیز توسعه بر پایه درآمد نفت به پیش رفت و حاصل آن پیدایش بی‌توانی از چند جنبه بود: نبود توازن بین ساخت اقتصادی در حال توسعه و ساخت سیاسی استبدادی و ایستا؛ توزیع نامتناسب بین بخشهای تولیدی (صنعت، کشاورزی و خدمات) که به گسترش شدید بخش خدمات و توسعه نیافتن متوازن بخشهای دیگر و مهاجرت افراد از روستا به شهر و پیدایش طبقه تازه سرمایه‌داری وابسته از یکسو و تهیستان شهری از سوی دیگر انجامید؛ و سرانجام، استقرار نظم

توسعه نیست بلکه نشان دادن تضادهای موجود در نگرش به توسعه در بستر اجتماعی و فرهنگی ایران با توجه به ایدئولوژیها و منافع متعارض است.

در ایران از دیرباز اختلاف بر سر یک رشته هدفها و سیاستی روشن و پایدار برای تحقق توسعه، مسئله‌ای جدی بوده است. تاریخ معاصر ایران شاهد پیدایش اندیشه‌ها و رویکردهای متعارض به توسعه بوده است به گونه‌ای که تعریف توسعه و ماهیت آن دچار ابهام شده است؛ دست کم از انقلاب مشروطه پدین سو ایرانیان در پی نوسازی زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود بوده‌اند. در این راه می‌توان از تلاشهایی یاد کرد که برای تشکیل دولت مدرن و بوروکراسی کارآمد در کشور از آغاز سده بیستم تا کنون صورت گرفته است ولی هیچ یک نتوانسته از تعارض، تضاد و ناپایداری در سیاستگذاری و اجرای سیاستها مصون بماند و تشکیلات سیاسی در ایران همواره در سایه رقابتهای شخصی، گروهی و... از رسیدن به نقطه آرمانی بازمانده است.

از سوی دیگر، دولت در ایران از دید تاریخی ویژگی استبدادی داشته است. پس از فروپاشی دودمان قاجار و برآمدن دولت پهلوی، نفت بعنوان منبع عظیم درآمد دولت، مستقل از طبقات اجتماعی، نقش داشته و دولت را تئیر بر همین اساس پدید آمده است. پهلوی اول با ایدئولوژی تازه، فرایند ساخت دولت-ملت مدرن را با محوریت «دولت» آغاز کرد و توانست همراه با پیش بردن سیاست عرفی‌سازی دستگاه اداری و سیاسی کشور در پهنه اقتصادی نیز بورژوازی کوچکی پدید آورد که در زمینه صنعت یویا بود. در این دوره دولت، به سبب ناتوانی بورژوازی داخلی، کار ساخت زیربنایهای اقتصادی بزرگ مانند راه آهن، جاده، سد، تونل و... را خود برعهده گرفت؛ ولی اصلاحات پهلوی اول همراه با دگرگونی روابط اجتماعی مستقر (میان ارباب-رعیت و اقتصاد شهری-بازار) نبود.

سرمايه‌داری بی ادغام مناسب شیوه‌های معیشتی سنتی از جمله ادغام نشدن طبقه متوسط سنتی در این نظم.

همه اینها به شکافی اساسی در اجتماع ایرانی یعنی شکاف اجتماعی با دولت، دامن زد. از دید تاریخی، دولت با خوی استبدادی خود در اجتماع، در باز تولید کردن روابط مستقر اقتصادی و اجتماعی نقش داشت و گرنه هرج و مرج پیش می‌آمد و عناصر تشکیل دهنده جامعه دستخوش مرکزگریزی می‌شد. وظیفه دولت از دید تاریخی در ایران آن بوده است که از نظم سنتی در اقتصاد و جامعه پاسداری کند، و گرنه مشروعیت آن زیر سؤال می‌رفت و روز به روز بیشتر به قدرت زور برای تداوم حیات خود نیازمند می‌شد. این نظم سنتی در تاریخ زندگی اجتماعی و اقتصادی بود که باید حفظ می‌شد.

پیدایش تعارضهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی با سپهر عمومی جامعه (سیاست) به معنی آن بود که دولت توان باز تولیدی خود را از دست داده و مشروعیتش دستخوش چالشی بزرگ و همه‌جانبه شده است و اوج آن انقلاب اسلامی بود. یکی از مهمترین پدیده‌هایی که بحث توسعه و رسیدن به هم‌رایی در تعریف جایگاه ایران در نظام جهانی و بنابراین تعریف توسعه در ایران را مخدوش کرده، چندپارگیهای فرهنگی و تضاد نگرشها به مفهوم توسعه بوده است که آنرا در راستای خطوط تقسیم شدن جامعه به سنتی و مدرن و گسیختگیهای درونی این دو می‌توان بررسی کرد. تدوین یک استراتژی، در درجه نخست نیازمند صراحت فرهنگی و تعریفهای مشخص از انسان، فردیت، اجتماع، مالکیت، کار، طبیعت و روابط میان آنهاست. بنابراین، گسیختگیهای فرهنگی و اجتماعی در درجه نخست به تعارض در تعریف این گونه مفاهیم پایه‌ای می‌انجامد.

در اینجا قصد ما، به شیوه معمول، تعریف مفهوم

● حکومت در ایران، از دورانهای کهن، خودسر و مستبدانه بود. فرمانروا و کارگزاران حکومت بر پایه یک رشته قوانین و سنتهای جافتاده، محدود نمی‌شدند و تنها عامل محدودکننده آنها ضرورتهای ناشی از حفظ قدرت و اقتدار و جلوگیری از فروپاشی حکومت بود؛ در حالی که در اروپا دولت مطلقه که ماهیت تمرکزطلبی و اقتدارگرایی داشت با دولتهای خودسر و خودکامه ایران یکسره تفاوت داشت. این صورت‌بندی دولت تا هنگامی که موضوع توسعه مطرح نشده بود نمی‌توانست دستخوش تغییر مهمی شود.

جایی که خود را در مقام ایجاد تغییر اجتماعی از بالا، بی احساس نیاز به ائتلاف با هر يك از طبقات بالای اجتماع دید. در واقع مدرن سازی با وارد کردن جلوه‌های فرهنگی و تمدنی غرب به گفتمان دولتیان تبدیل شده بود.

در دوران پهلوی دوم، دولت رانتیر از نیروی اقتصادی و سیاسی خود برای دگرگونی روابط اجتماعی جامعه سود برد و به تقویت بخشی از بورژوازی وابسته بعنوان پایگاه اجتماعی خود دست زد. با این حال، تقویت این بخش از بورژوازی یکسره زیر نظر دولت و با تأمین مالی آن از راه بانکهای تخصصی توسعه صورت گرفت و منابع درآمدی نفت نقش مهمی در تغییر اجتماعی بازی کرد.

در برابر، ساخت دولت رانتیر را به سبب استقلال دولت از طبقات اجتماعی، می توان مانع مهمی در این زمینه ارزیابی کرد. ساخت رانتیر دولت، تفاوت‌های بنیادی با ساختارهای اقتدار طلبانه در آمریکای لاتین یا شرق آسیا دارد. دولتهای رانتیر در زمره دولتهایی قرار می گیرند که هنوز روند گذار را کامل نکرده‌اند و بین ساختههای گوناگون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی آنها تعارضها و اختلافهایی چشمگیر وجود دارد ولی به سبب خودمختاری از طبقات اجتماعی می توانند با در دست داشتن منابع مالی هنگفت و ابزارهای سرکوب مناسب، در يك دوره تاریخی مشخص به باز تولید روابط موجود در سطح اقتصادی و اجتماعی دست بزنند و به سخن دیگر، از تغییر بنیادین آن جلوگیری کنند. این مکانیسم درحالی به کار گرفته می شود که دولت رانتیر به سبب ماهیت سرکوبگر خود از پایگاه اجتماعی گسترده برخوردار نیست و باید خود را به يك یا چند گروه قدرت محدود سازد.

از دیدگاه «برینگتون مور» کشورهایی که با تأخیر به روند مدرنیته پیوستند، مانند آلمان و ژاپن، کشورهایی بوده‌اند که برعکس پیشگامان توسعه

با انقلاب مشروطیت روشنفکران سکولار در بوروکراسی دولتی جای گرفتند و با تشکیل دولت مطلق گرای رضاشاه برای مدرن سازی دولت و اقتصاد به کوشش پرداختند. آنان همچنین به عرفی کردن زندگی اجتماعی (آموزش، قضا و...) دست زدند. روشنفکران با دولت همکاری کردند و هدفشان این بود که با کمک دولت فرایند گذار به سوی برپایی يك دولت - ملت به مفهوم کلاسیک کلمه را امکان پذیر سازند. این فرایند به معنی دستور کار تازه‌ای برای تعریف روابط دولت و اجتماع بود که بر پایه آن دولت از بالا در روابط موجود دخالت می کرد.

با این حال، تغییرات بنیادین بیشتر به حوزه‌های سیاسی و فرهنگی محدود ماند و برپایی يك دولت نیرومند برای روشنفکران تکنوکرات مهمترین هدف شمرده می شد. این فرایند دشوار در عمل با شکافهای اجتماعی بزرگ برخورد کرد و راه گذار به سوی يك دولت - ملت مدرن با مانع روبه‌رو شد. یکی از جلوه‌های این ناکامی بود که اجتماع ایرانی هرگز مفهوم منافع ملی را درک نکرد و از رسیدن به يك هویت جمعی باز ماند و این مسئله به عنوان يك ویژگی فرهنگی و تاریخی برای اجتماع ایرانی باقی ماند.

در حوزه اقتصادی، اقدامات دولت در دوران پهلوی اول به ایجاد گروه کوچکی از سرمایه داران مدرن بویژه در بخش صنعتی انجامید؛ ولی دولت انحصار بازرگانی خارجی را به دست گرفت و بورژوازی در بخش تجاری از فعالیت گسترده بازداشته شد. با گسترش درآمدهای نفتی در دوران پهلوی دوم، ساختار دولت رانتی بروز کرد؛ این بدان معنی بود که دولت مدرن مجهز به ابزارهای مدرن بوروکراتیک و ابزارهای سرکوب، دیگر به منابع درآمدی اجتماع نیازمند نیست؛ و با افزایش خودمختاری آن از طبقات، ویژگی استبدادی آن نیز برجسته تر شد. چنین بود که طبقه دولتی بوروکراتیک به طبقه چیره در اجتماع تبدیل شد تا

● در سالهای پایانی دوران قاجار، حتی همبستگی روشنفکران مدرنیست و روحانیون سنت گرا در برابر دولت استبدادی قاجار برای هر دو طیف طبیعی به نظر می رسید و تنها با پیروزی انقلاب مشروطه و سپس روی کار آمدن دولت مطلق گرای پهلوی بود که بر خوردهای دو نگرش مدرن و سنتی، سخت و آشکار شد. با این حال، تا پیش از انقلاب مشروطه منطق مشترک طبقات اجتماعی بر بیگانگی و سرنگون ساختن قدرت استبدادی و استقرار قانون استوار بود.

رژیم پهلوی به ظاهر سلطنتی مشروطه بود و از این دید می توانست مشروعیته داشته باشد. ولی با تلاش برای خودمختاری از طبقات جامعه و سرکوب ارزشها و هنجارهای سنتی جامعه در واقع پایه های مشروعیته خود را نابود می کرد.

آثار نوسازی به شیوه شبه مدرنیستی آن در ایران، همچون نتایج به دست آمده در همان کشورهای بود که راه نوسازی از بالا را پیموده بودند. به سخن دیگر، رژیم که نتوانست با ایجاد ائتلافی با طبقات بالا در راه نوسازی گام نهد، توسعه صنعتی را به گونه ناقص و نیم بند به پیش برد و بنابراین گذشته از آنکه یک طبقه صنعتی مستقل شکل نگرفت، نیروهای سنتی در بازارهای شهری، طبقه متوسط توپا (که از نظر فکری از آرمانهای دموکراتیک پیروی می کرد) و نیز روحانیون بر ضد آن وارد صحنه شدند.

در سطح اجتماعی و فرهنگی، افشار سنتی نیز در برابر رژیم ایستادگی کردند و مشروعیته دولت به سبب بستگی فزاینده اش به غرب روز به روز کاهش یافت. همچنین، دولت به سبب حمله به ارزشهای سنتی اسلامی و پشتیبانی از سرمایه داری مدرن و دو قطبی شدن اجتماع از نظر اقتصادی و سیاسی مورد انتقاد و حتی نفرت قرار گرفت. روشنفکران مذهبی، روحانیون سنتی، و حتی پاره ای سکولاریستها در برابر ایدئولوژی دولت احساس بیگانگی می کردند. این مخالفتها به پیروزی انقلاب اسلامی و دگرگونی ژرف سیاسی انجامید. در جریان انقلاب، بورژواهای وابسته نه تنها از شاه پشتیبانی نکردند بلکه به خارج گریختند و پس از انقلاب اموالشان مصادره شد.

از سوی دیگر، انقلاب اسلامی به زدودن طبقه سرمایه دار وابسته و عرفی زدایی از دستگاه دولت (دگرگونی سیاسی) پرداخت ولی شواهد نشان از آن دارد که پس از انقلاب با وجود عرفی زدایی از دستگاه دولتی (دگرگونی سیاسی) تحوّل اجتماعی چشمگیری روی نداده و به سخن دیگر، در روابط

یعنی انگلستان، فرانسه و آمریکا، انقلابی اجتماعی را تجربه نکرده بوده اند و بنابراین روند نوسازی در این کشورها با تأخیر و از راه «اصلاحات از بالا» به دست نخبگان سیاسی عملی شده است. در واقع، روند نوسازی از بالا در کشورهای آلمان و ژاپن پس از آن امکان پذیر شد که در سده نوزدهم با آغاز رشد صنعت، طبقه تجاری و صنعتی ضعیف و وابسته ای پدید آمد که قادر به کسب قدرت نبود... و خود را در آغوش اشرافیت زمیندار و دستگاه دیوانی انداخت و حق حکومت را با حق کسب پیشه و مال مبادله کرد. باید افزود که حتی اگر طبقه صنعتی و تجاری روی هم رفته ضعیف باشد، به هر حال باید به اندازه کافی نیرومند باشد تا بتواند متحد سیاسی ارزشمندی برای اشراف به شمار رود. در غیر این صورت امکان وقوع انقلابی دهقانی بعنوان سرآغاز کمونیسم وجود خواهد داشت. در روسیه و چین پس از شکست کوششهایی برای ایجاد چنین ائتلافی بود که انقلاب دهقانی بوقوع پیوست.^{۱۲}

برای مقایسه، باید گفت که رژیم پهلوی هیچ یک از این ویژگیها را نداشت و خودمختاری آن از طبقات جامعه یکسره با پشتوانه درآمدهای نفتی امکان پذیر شده بود. مهمتر آنکه رژیم نتوانست برعکس رژیمهای مبتنی بر ائتلاف ارتجاعی طبقات بالا در آلمان و ژاپن از میانی مشروعیته همراه با قدرت مطلق برخوردار شود. برای نمونه «(در پروس) اشراف زمیندار مفاهیم برتری ذاتی طبقه حاکمه و اهمیت شئون اجتماعی را مطرح می کردند. همین مفاهیم بعدها در قرن بیستم گسترش و عمومیت یافت و به شکل اندیشه برتری نژادی مورد توجه مردم آلمان قرار گرفت... در ژاپن مفهوم اطاعت مطلق از قدرت ظاهرا نه از نظام سلطنتی بلکه از درون نظام فئودالی برمی خواست. در ایتالیا دربار نیرومندی وجود نداشت و موسولینی برای ایجاد نمادهای پادشاهی مجبور به توسل به سنتهای روم باستان شد...»^{۱۳}

● بی ثباتی در پابندی به اصول مشخص خرد جمعی یکی از ویژگیهای فرهنگی در اجتماع ایرانی بوده است. در ایران با وجود گفتگو و انتشار مطالب فراوان درباره توسعه، عوامل و مؤلفه های آن و تعریفهای گوناگون و چگونگی نگرش به توسعه نیز در سایه شرایط روز قرار می گرفته و به سادگی دستخوش تحریف و دور شدن از اصول نخستین می شده تا جایی که نخبگان فکری و ابزاری، خود نیز به هنگام، لزوم جهان بینی و زاویه نگرش خود را تغییر داده و تعریفهایی متناقض از توسعه به دست داده اند. شاید این مسئله را بتوان یکی از ویژگیهای برجسته فرهنگی مردمان این سرزمین به شمار آورد.

از سوی دیگر، اختلاف نظر نخبگان دربارهٔ رویکردهای کلان در زمینهٔ سازماندهی روابط اقتصادی و اجتماعی اجازه نداد مرزهای این روابط بویژه مرز مالکیت خصوصی و عمومی به درستی و روشنی تعریف شود و در تعیین قواعد بازی سیاسی-اقتصادی شفافیت لازم پدید آید.

در دههٔ دوم انقلاب دولت کوشید در جهت عکس سیاست پیشین گام بردارد و با خصوصی سازی سبب تقویت بخشی از نخبگان اقتصادی تازه شود. قرار بود این نخبگان اقتصادی بخشی از جامعهٔ مدنی را تشکیل دهند، ولی در عمل نهادهای مدنی لازم برای تقویت چنین قشری وجود نداشت. در میان نبودن تعریفی روشن از قواعد بازی در چارچوب اقتصاد آزاد و حتی تعریفی مبهم از اقتصاد آزاد و عدالت اجتماعی و آمیخته شدن آن با مفاهیم ایدئولوژیک از دیگر موانع بود.

در رژیم پهلوی، بی توجهی به اهمیت چنین نهادهایی سبب شده بود که تلاش رژیم برای جهش اقتصادی به تقویت قشری از بورژوازی وابسته به دولت بینجامد.

در برنامه‌های توسعه، به خصوصی سازی بعنوان يك استراتژی توسعه عنایت نشد و مرزهای آن مبهم ماند. از این رو، خصوصی سازی هم با موانعی روبه‌رو شد و در مجموع مورد اقبال سرمایه‌داران داخلی و خارجی قرار نگرفت. کاهش رشد صنعتی، افزایش بیکاری، بزرگی حجم دولت، تورم دورقمی و دیگر شاخصهای منفی يك اقتصاد توسعه نیافته تداوم یافت. سرمایه‌دارانی هم که حاضر به فعالیت شدند سرمایه خود را در زمینه‌های خدماتی و تجاری به کار گرفتند که قابلیت اشتغال‌زایی کمتری نسبت به صنعت دارد.

در حالی که میانگین رشد سالانهٔ بخش تولید در ایران در سالهای ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۳ نزدیک به ۱/۳ درصد نسبت به دههٔ ۱۹۸۰ افزایش داشت،

مستقر اجتماعی جابه‌جایی‌های بنیادین لازم برای فرایند توسعه صورت نگرفته و دولت در جهت حفظ روابط اقتصادی و اجتماعی از پیش موجود حرکت کرده است. شاید جنگ تحمیلی بزرگترین مانع در راه دست زدن به این دگرگونی بوده است. کارهای اقتصادی و فرهنگی دولت پس از انقلاب نیز در نفی روابط سرمایه‌داری نوپا و وابسته به دولت (پیش از انقلاب) و نمودهای مدرنیستی آن به پیش رفت. در دههٔ نخست، اقتصاد دولتی اساس کار دولت بود. جنگ تحمیلی و انزوای بین‌المللی ایران به تنگناهای اقتصادی سخت انجامید که دولت را ناگزیر کرد آهنگ دگرگونی اجتماعی را که پس از انقلاب در بخشهای روستایی (با مصادره شدن زمینهای مالکان از سوی دهقانان) و کارگری (مصادره شدن کارخانه‌ها و تأسیس شوراهای کارگری) روی داده بود، کند و سرانجام بی حرکت کند. بار دقانون اصلاح ارضی و لایحه ملی شدن تجارت خارجی و نیز انحلال شوراهای کارگری، در سطح اجتماعی نظم مستقر حفظ شد. در برابر، دولت با در پیش گرفتن استراتژی اقتصادی پوپولیستی- دولت‌گرا در راه بازتولید روابط مستقر گام برداشت.

استراتژی اقتصادی پوپولیستی- دولت‌گرا با مصادره شدن داراییهای بورژوازی پیشین از سوی دولت و نهادهای نیمه دولتی آغاز شد. در دوران جنگ و شرایط بد اقتصادی ناشی از افزایش جمعیت، افزایش بیکاری و کاهش تولید صنعتی، این استراتژی به دولت در حفظ رفاه نسبی و جلوگیری از وخامت وضع اقتصادی کمک کرد. رشد نسبی درآمدهای نفتی در این دوره، چنین رویکردی را برای دولت امکان‌پذیر کرد. با این حال، دههٔ نخست انقلاب شاهد آفت چشمگیر تولید صنعتی و تیره شدن چشم انداز اقتصادی کشور بود. بسیاری از ارقام مربوط به رشد صنعتی در این دوره منفی بود.

● از دید تاریخی، دولت با خوی استبدادی خود در اجتماع، در بازتولید کردن روابط مستقر اقتصادی و اجتماعی نقش داشت و گرنه هرج و مرج پیش می‌آمد و عناصر تشکیل دهندهٔ جامعه دستخوش مرکز‌گریزی می‌شد. وظیفهٔ دولت از دید تاریخی در ایران آن بوده است که از نظم سنتی در اقتصاد و جامعه پاسداری کند، و گرنه مشروعیت آن زیر سؤال می‌رفت و روز به روز بیشتر به کاربرد زور برای تداوم حیات خود نیازمند می‌شد. این نظم سنتی در تار و پود زندگی اجتماعی و اقتصادی بود که باید حفظ می‌شد.

میانگین رشد سالانه بخش صنعت در همین مدت بیش از چهار درصد کاهش یافت و به منفی ۰/۷ درصد رسید. در همان حال سرمایه‌گذاری خارجی نیز به دلایل سیاسی و ساختاری اقتصاد کشور و با وجود آسانگیری‌های قانونی در مجلس ششم افزایش چشمگیر نیافت.

دولت در برنامه‌های توسعه، هرگز خصوصی‌سازی را یک استراتژی رشد و توسعه به‌شمار نیاورد و از سوی دیگر بورژوازی داخلی جان سالم به‌در برده میل چندانی به سرمایه‌گذاری نشان نداد. بی‌ثباتی، سردرگمی در زمینه مالکیت خصوصی، پیشینه مصادره اموال خصوصی، تأکید بی‌چون و چرای دولت بر صنایع بزرگ یا به تعبیر دولتمردان «استراتژیک»، تنش در روابط خارجی و عوامل پرشمار دیگر در واقع به منزله نفی روابط سرمایه‌داری در کشور بود.

با وجود تلاش دولت برای اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری، رشد دولت همچنان ادامه یافت و حجم دولت در یک دوره بیست و پنج ساله کمابیش پنج برابر افزایش یافت. این وضع نشان دهنده آن بود که دولت، مایل به پرداخت هزینه‌های سیاسی استراتژی مبتنی بر پیشبرد روابط سرمایه‌داری در کشور نیست و همچنان بخش دولتی در نبود رشد صنعت بخش مهمی از نیروی کار را در استخدام خود دارد.

در این میان، در صفوف نخبگان حکومتی نیز اختلاف نظر پیرامون تعریف توسعه و شاخصهای آن ادامه یافت. پیوند نخبگان در دو طیف گسترده و متنوع دولت‌گرا و طرفدار اقتصاد بازار پیوندی پایدار نبود و در میان نبودن یک استراتژی ملی برای توسعه، سرگردانی سیاستها، نبود یکدستی و هماهنگی در برنامه‌ریزی و پیوستگی در اجرای سیاستها، نشانه آن است که در سطح سیاسی توافقی بر سر برنامه‌ها نیست و هنوز یک خرد جمعی شکل نگرفته است.

به راستی چگونه است که در پاره‌ای

کشورهای منطقه مانند ترکیه گروههای گوناگون نظامی، سکولار و اسلامگرایمی توانند بر سر یک رشته مسائل مشترک همچون روابط با غرب و پیوستن به اتحادیه اروپا یا میزان عرفی بودن یا نبودن دستگاه حکومت، اولویت اصلاح ساختاری در اقتصاد و... به توافق برسند ولی در کشوری مانند ایران چنین توافقی در عمل با بن‌بستهای پر شمار - به سبب نبود هم‌پذیری در میان گروههای سیاسی و اجتماعی و موانع ساختاری دیگر - برخورد می‌کند؟ آیا می‌توان گذار نکردن جامعه ایران به سوی یک کشور - ملت به مفهوم کلاسیک کلمه را مانعی در این جهت شمرد؟ آیا در جامعه‌ای که هم‌پذیری در آن تا این اندازه کمیاب است می‌توان از جامعه مدنی سخن گفت؟

استراتژی، اصطلاحی است با کاربرد گسترده که به معنی توافق بر سر یک رشته کارها برای رسیدن به هدفی معین است. این توافق به معنی وجود رهنمودی بر پایه خرد جمعی برای ایجاد یک بینش و پیشینه کردن موفقیتهای آینده و در سطح ملی به معنای رسیدن یک جامعه به توافق بر سر یک رشته هدفها و ارزشهای مشخص است و بنابراین پیش شرط آن رسیدن باشندگان یک سرزمین مشخص به هویت جمعی است. استراتژی به معنای وجود راه و شیوه‌ای یگانه و پایدار است که نخبگان یک جامعه را به سوی یک رشته ارزشها که بر آنها توافق شده و همچنین روش تخصیص منابع برای تحقق یافتن آنها، رهنمون می‌شود.

پس در واقع مهمترین شاخص استراتژی را می‌توان هم‌رایی نخبگان جامعه مدنی بر سر یک رشته هدفهای مشخص و روشن دانست. در اینجا جامعه مدنی را می‌توان به مفهومی هگلی به کار برد. هگل جامعه مدنی را پیش در آمد رسیدن جامعه به هویتی جمعی و پیشرفت به سوی دولت ملی می‌شمرد و بدین سان پهنه سیاست را نه از آن دولتمردان بلکه عرصه خرد دورزی عمومی می‌دانست که دولت ملی بر آیند آن بود.

● از دیدگاه «برینگتون مور» کشورهایی که با تأخیر به روند مدرنیته پیوسته‌اند، مانند آلمان و ژاپن، کشورهایی بوده‌اند که برعکس پیشگامان توسعه یعنی انگلستان، فرانسه و آمریکا، انقلابی اجتماعی را تجربه نکرده بوده‌اند و بنابراین روند نو سازی در این کشورها با تأخیر و از راه «اصلاحات از بالا» به دست نخبگان سیاسی عملی شده است.

هنگامی می‌توان از استراتژی ملی سخن گفت که در چارچوب یک دولت ملی بین‌نخبگان سیاسی و بخشی استراتژیک از جامعه مدنی مانند طبقه بورژوا، برای دگرگونی و گذار اجتماعی به سوی شیوه تولید مدرن هم‌رأیی پدید آید؛ و برای پیش‌آمدن چنین وضعی لازم نیست که ساختار دولت دموکراتیک باشد، همچنان که تحولی از این دست در آلمان و ژاپن در پایان سده نوزدهم به تحول اقتصاد و جامعه انجامید.

بر سرهم، در برنامه‌های توسعه ایران به تقویت بخش خصوصی در عرصه صنعت، بعنوان استراتژی توسعه، توجه نشده است. اهمیت منابع انسانی توسعه مانند کیفیت آموزش نیروی انسانی در برنامه‌های یاد شده نیز به عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم توسعه نادیده گرفته شده است. نبودن تعریف مشخص از روابط کار و سرمایه، روشن نبودن مرز فعالیت خصوصی و عمومی در قوانین و روشن نبودن تعریف قواعدبازی اقتصادی در کشور از معضلات ساختاری در راه تقویت این بخش در کشور است.

در اینجا است که به نظر می‌رسد تکامل فرایند گذار به سوی دولت-ملت به مفهوم کلاسیک آن می‌تواند عامل مهمی در اجماع نخبگان ایرانی و فکری پیرامون مفاهیم و مؤلفه‌های اصلی توسعه شمرده شود. این فرایند گذار همچنان که گفتیم، همراه با دگرگونی‌های پیوسته و مداوم خواهد بود.

بهره سخن:

در این نوشتار با رویکردی مقایسه‌ای به بررسی تاریخی فرایند ملت‌سازی پرداختیم. دیده شد که ایران فرایند دولت-ملت‌سازی را به گونه ناقص گذرانده است. آغاز این فرایند از ضرورت‌های اجتماعی و اقتصادی در داخل مایه نگرفته، بلکه بر اثر پیوستن ناگزیر ایران به نظام جهانی و بر پایه الگویی از تأسیس دولت-ملت مدرن شکل گرفته که ویژگی ایدئولوژیک و تحمیل

شده از بالا داشته و بنابراین فرایندی بوده است که نتوانسته به پشت سر نهادن هویت‌های اجتماعی متعارض و سازماندهی شکاف‌های اجتماعی بنیادی در جامعه ایران در قالبی نهادینه و تعاملی بینجامد. اثر این امر برای بحث توسعه در ایران آن بوده است که بویژه به هنگام ضعف دولت‌ها، تعریف‌های متعارض از مفاهیم اساسی توسعه از دید گروه‌ها و مرزبندی‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در جامعه، زمینه مناسب برای خردورزی جمعی و در نتیجه رسیدن به یک استراتژی ملی به وجه عام، و یک استراتژی توسعه به وجه خاص، فراهم نشده است.

پی‌نوشتها:

۱. در این زمینه نگاه کنید به: محمود سریع‌القلم، «جایگاه برداشتهای مشترک نخبگان در توسعه یافتگی»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۷۹۸۰، (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳)، صص ۱۸۲۲.
۲. برتران بدیع، توسعه سیاسی، ترجمه احمد تقی‌زاده، (تهران: قومس؛ ۱۳۷۰)، ص ۱۵۳.
3. See: D. Held, "The development of modern states" in P. Hall & B. Gibens (ed.), *Formation of Modernity* (Cambridge: Polity Press in association with Open University, 1992).
۴. والتر هیتس. تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیاکوس جهاننداری (تهران: خوارزمی، بی تا).
۵. برتران بدیع، همان ص ۱۲۴.
6. See: A. McGrew, "The State in Advanced Capitalist Societies" in J. Allen, P. Braham & P. Lewis (eds.), *Political Societies and Economic Forms of Modernity* (Cambridge: Polity Press; 1992) pp 69-70.
7. Ibid.
۸. حسین بشیریه. موانع توسعه سیاسی در ایران، (تهران: گام‌نو؛ ۱۳۸۰)، صص ۱۳۵-۱۳۴.
9. Satya Gabriel, "Class Analysis of the Iranian Revolution of 1979", in Gibson - Gra-

● روشنفکران مذهبی، روحانیون سنتی، و حتی پاره‌ای سکولاریست‌ها در برابر ایدئولوژی دولت احساس بیگانگی می‌کردند. این مخالفت‌ها به پیروزی انقلاب اسلامی و دگرگونی ژرف سیاسی انجامید. در جریان انقلاب، بورژواهای وابسته نه تنها از شاه پشتیبانی نکردند بلکه به خارج گریختند و پس از انقلاب اموالشان مصادره شد.

● ویژگیهای جغرافیایی ایران و برجستگی شیوه تولید عشایری و هجوم قبایل چادر نشین که حتی قدرت دولت رانیز به خطر می افکنده، یکی از عوامل مهم گرایش دولتهای ایرانی به ساخت امپراتوری بوده است. این ساختار، نیازمند دولتی مقتدر و یکپارچه بوده است.

اقتصادی مانند روند ادغام اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی و ایجاد قشر نو پدید روشنفکر شاهد شکل گیری نخستین نموده‌های جامعه مدنی از جمله تقویت طبقاتی مانند مالکان و تجار هستیم که پس از انقلاب مشروطه نیز می کوشیدند نهادهای خاص خود را در جامعه بنیان نهند. تلاش مالکان برای تثبیت مالکیت ارضی با گذراندن قوانینی در مجلس و تلاشهای تجار برای ایجاد تشکیلات صنفی مانند «مجلس وکلای تجار» در دهه ۱۸۷۰ نمونه‌هایی از این تلاش به‌شمار می‌رود.

۱۲. برینگتون مور. ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹)، ص ۲۷.
۱۳. همان، صص ۲۶-۲۷.

ham, Resnick & Wolf, Re/Presenting Class: Essays in Postmodern Marxism, (London: Duke University Press; 2001) pp. 215-218.

10. H. Katouzian, Legitimacy and Succession in Iranian History, in Comparative Studies of South Asia, Africa & Middle East 23: 1&2 (2003), p 234.

۱۱. همانگونه که یادآور شدیم جامعه مدنی هنگامی وجود دارد که پهنه‌های خصوصی و عمومی در یک دولت مدرن از یکدیگر جدا شده و مرز مشخصی بین آن دو باشد. در اجتماع سنتی زیر حکومت استبدادی چنین تمایزی وجود ندارد و بنابراین نمی توان از وجود جامعه مدنی سخن گفت. با این حال، در دوره قاجار بر اثر عوامل گوناگون سیاسی و

«سخنی از سر درد»

در اوایل اردیبهشت ۱۳۸۴، مقاله‌ای با عنوان «منافع ملی و سیاستهای بهره برداری از منابع نفت و گاز» به دفتر اطلاعات سیاسی-اقتصادی رسید که پس از ویرایش در شماره ۱۲-۲۱۱ چاپ شد. پس از چندی، مرکز محترم پژوهشهای مجلس شورای اسلامی در نامه‌ای به تاریخ ۱۳/۹/۸۴ اعلام کرد که مقاله مورد نظر «عیناً» از مقاله جناب آقای دکتر مسعود در خشان در ویژه نامه مجلس و پژوهش (تابستان ۱۳۸۱) اقتباس (بخوانید و نویسی) شده و این از «مصادیق سرقت ادبی» است. بابر سیهایی که صورت گرفت آشکار شد که این مقاله، ۳ سال پس از انتشار در ویژه نامه یاد شده، با نشان دادن نامی دیگر بعنوان نویسنده بر پیشانی آن، همچون نوشتاری تازه برای اطلاعات سیاسی-اقتصادی فرستاده شده است. گفتنی است که فرستنده مقاله، در پاسخ به بازخواست و اعتراض کتبی اطلاعات سیاسی-اقتصادی (نامه شماره ۱۷۰ مورخ ۱۹/۹/۸۴)، باپوزش خواهی، مدعی شده است که کارش از سر «سهو» و «اشتباه» بوده و دلایلی آورده است که از دیدمانه تنها پذیرفتنی نیست، بلکه نشانه دست کم گرفتن شعور دیگران و از این رو اهانت آمیز است. هر چند وی در نامه خود بر این نکته انگشت گذاشته است که «برادران در نشریه مجلس و پژوهش» توضیحاتش را پذیرفته اند، ولی از آن رو که گذشته از تزییع حق نویسنده استین مقاله و نشریه وزین مجلس و پژوهش، از اعتماد اطلاعات سیاسی-اقتصادی به استادان و پژوهشگران سوء استفاده شده و آبروی بیست ساله و شأن و اعتبار علمی آن بازچه قرار گرفته است، به حکم و وظیفه اخلاقی و قانونی بر آن شدیم که موضوع را به آگاهی خوانندگان ارجمند برسانیم و خشم و نگرانی زرف خود را از کجرو بیاوزشتکاریهایی که در جامعه ما پیوسته و به گسترش است و شور بختانه دامنه اش به حوزه های علمی و پژوهشی نیز کشیده شده است، بیان داریم.

مدیر مسئول و سردبیر